

ایشان را از وجود مبارک آن حضرت ایگاشی بجهت الکفا
 کرده بودند و معجزات و مؤتلفات خود را بجهت ساقط کردن
 آنحضرت را از نظر خلوت با صلوات عالم می نوشتند و معجزات
 و چون کردند ایگاشی بجهت الکفا کرده بودند و توقعات
 آنحضرت را که برای دوستان خود صادر فرموده بودند حاصل
 آنها را فریب نمی دادند و میزدید و میزدید نوشتجات او را نمی نوشتند
 ایگاشی بجهت کوفتی الکفا کرده بودند و مضمونهای مؤتلف
 و مضید که در بلاد مخالفین دلیل رافضی بودن شخص است و
 قتل او است در آنها داخل نکرده بودند ایگاشی که چون کردند
 آن نوشتجات را نزد اعیان آن سامان میفرستادند و آن حضرت
 و جناب حاجی سید محمد را رافضی و خود را اثنی عشری میپندارند و
 مخالفین را بر قتل آن حضرت تحریک و ترغیب میگردند و چون کردند
 ایگاشی بجهت الکفا کرده بودند و سفله و جاهل و او باشی شمر
 چنان بیغض و کینه آن حضرت تربیت می کردند که آتش عقد
 و بغض آنها ساکن نشود که اینها را این نوشتجات آن حضرت
 هر جا که دست آورند و چون کردند ایگاشی بجهت الکفا کرده
 بودند و قصد حق و اصحاب آنحضرت را به بدیات لوطیان
 ارض نمیگردند و چون کردند ایگاشی بجهت الکفا کرده بودند
 و شمشیر با استقامت آنحضرت را که مرحوم حاجی میرزا احمد کاشانی

طب تراب باشد از خوف اینکه چون از بطون کلام مدعی ^{بسته} و مطلق شده و بر وجوه نفس و مجوز و کذب و موافق ^{تفصیلاً}
 و جعلیات و ملائمه اطلاع و آگاهی هم رسانیده مبارک
 حایف کو با کند او را بطور نامرعی نمی گشتند و چون ندیدند
 که حضرت از اهل علییه السلام بجهت آن شهید مظلوم زیارت نام
 نوشته اند و استاء فرموده اند علی رغم آن حضرت از برای
 ابو الشریف ملعون حینث چون حضرت توفیق بر بعضی ^{حینث}
 مزارت و درناست او صادر فرموده بودند زیارت نامرعی ^{نوشته}
 و حال آنکه میرزا محمد قائل ابو الشریف صدام صیرتاً حسینعلی
 یوسف کمال حایف و نگهداری بعد از قتل ابو الشریف از او کرده
 و هیچ مواخذه از او نکرده و گویا این مردم بی شعور مستشعر
 بنیاقض جوکات و اقوال مدعی نمی شوند ^{نشته} تا بحمله چون دانستند
 که در میان همه اهل میان احدی از حکم حکم زبان را بیغیران
 میرزا حسینعلی و تبعه اش تو طلاق نسیان نکت استه لیب هوش
 خود را جمع کن ای طالب حق و ای غافل مطلق تا تو را این همه
 نمر آیه مبارکه که آگاهی در هم میسر رسانید پس فراموش کردند مشیر
 اهل میان حکم و کردار زبان و خوب اطاعت حضرت از اهل
 کثافتیم براسیات نیرهای غیرتاً تا شمارمان و فرحناک شوند
 زبان غیرتیکه خدا با شیاف دارد از عدل خود نزار فضل خود دریا

بسته
تفصیلاً
حینث
نوشته

که عطا ای الهیه بر دو قسم است هر چه از روی فضل است رحمة
 و سبب خضوع و خشوع و انکسار عبد است بر سر درگاه الهی و هر
 از روی عدل است نفقت است و اسباب صلحان و سرکشی است
 هانا شنیده باشی مغرانی را که عام و خاص بر قنوت خود میخوانند
 الهی عاملنا بفضلك و كما عاملنا بعد لك یا کریم پس میگویم ای سرور ما
 غافل و ای جاهل که لا یعقل انضاف رسید از عصیت و اعتساف
 هر دو شده عقام عدل و انضاف آید و بنویسد که امروز در میان
 اهل میان کیست که از هر جهت کتایش در امر او باشد و ابواب
 هر چیز بر روی او و تبعه اش گشاده باشد بیزار از میرزا حسینعلی
 حیر از زوجهات عدیده و چه از بنین و بنات با کمال پسندیده
 و چه از اخوه و اخوات موافق فرمان برادر حمیده و چه از او
 و اسباب بخل مزیده و غیر اینها حتی اینکه کلمات آیه غا که در نظر
 خلق بی شعور مشابه آیات کتاب نور است از قلم خودی و بعضی
 از اطفالی جاری و بر سیلان و اینک سفیران و رسولان
 بجهت تابع امرش هر طرفی از اطراف بلاد عرب و عجم سر قدم
 مشوق تمام بویان اینک فی غیر آن و هیچ سیربان اهل میان
 بر قصد یق امرش مشتبان و در امتثال بحکمش نه خواهانند
 می شوند و متر طالب برهان اگر بروز بگوید سب است مثلثی
 و اگر شب میگوید بگوید روز است بگوید و عای خود حرم می
 اگر حکم کند

ظ
استمال

اگر حکم کند خود را بدرباری اندازند و در استمال او امر عبرت
 استمال هزار مثل ایازند از هر طرف بولها بسوسنی روانه
 و بر دیگر کشتی غولها همچو بر روانه بعضی و اعتقاد این است که
 اهل کیمیا را برده و جماعتی معتقد چنین که بول را بجا میکند و خرج
 میکند و اقا شاعرانی و فوجناکی او باین فتوحات برده
 که باور را می داشته بوسیده و معنی نمانده کلمات بزم نشاط
 بملهمه و لیسان معروف و نغمات عمل اجتماعشان بتغزین
 اهل طرب موصوف پس ای برادران عزیز کوش دهید که
 چه میگوید و هوشی جمع آورید که از برای چه میگویم بحدای فر
 یگانه که بنیاد ساز و هدایت عاقلانی که باین دام افتاده اند
 هیچ مقصودی ندادم چون به بیانات و افیید و شواهد در کمال
 ستافید کامینه معلوم و معین گردید که امر و مزایای اصل و
 مشرک فراموش کار از این حکم محکم حضرت مذکر که خداوند تعالی
 از روی عدل درها بر او از هر طریقت کتاره باشد و از آن جزوی
 ناین کتابها سازمان و فوجناک باشد بمنزله از میرزا ^{حسنیه}
 و بنجه او کونیت پس باید قطع نمود باینکه موجب و معده ^{انکه}
 خداوند بخود فرموده است که ^{خسوف} ^{مداخذناهم بقتل علی النبا}
 بزودی او را بسفط خود خواهد گرفت گرفتار شده بدی که عمر ^{ست}
 اهل زمان و دستات بر دستانی شود پیشی که آن که بعد ^{هند آمد}

و در پیش خویاوند سهل و آسان است که کسی اهل طعنات را
 و هلاک شداد و غرور و فرعون و هامان را شنیده و طاعت
 میرزا تقی خان و مهدی قلی میرزا و کلاستر طهران را در بر ^{باید}
 که دیده باشی که چگونه بخت خدا گرفت افسار بسخط خود و بطور
 بدی هلاکت رسیدند چون اولی بجمع اولیای خدا از بیت کرد
 و در غمی محضرت قدوس علی ^{استی} بجنبان ظاهره و جمعی دیگر
 از اولیای خدا از بیت کرد قسم منجورم بجلاله و خدا را بشهادت
 مطلم و کفی بالله شهیدا که بقدری که این صفتی کذاب از ^{بیت}
 بنقطه بیان و حروف حق نقطه و بدین بیان و اصل بیان ^{بیت}
 احدی از مذکورین و غیر مذکورین نرسانیده و احدی را ^{بیت}
 آنچه او در ابطال ادیان گفته و کرده نیست بگزارت از او ^{شنیدیم}
 که از امام علیهم السلام شکایت می نمود و شریعت علی ^{را}
 بر شریعت محمد صلی الله علیه و آله ترجیح می نهاد و شمعانی که ^{بود}
 امام علیه السلام بود و از ناحیه مقدسه توفیق بود ^{بشنید}
 بود بر حسین ابن روح ترجیح می نهاد و بر موهوم حاجی سید کاظم
 که حضرت رب اعلی هر جا که گزاور کرده اند روحی فدا فرموده ^{اند}
 اعتراضات زیاده می نمود و بن بیان که حضرت عیسی از بیان و سر ^{دین}
 بی غیر از زمان است از زیادت اختلاف در کفار و کور ^{بود}
 آن در ایمان و صباحتی و قباح اعمال مشرکان چون خود را در نظر ^{کردم}

کلامی که در این کتاب است از کتب معتبره است

بزرگ اهل بیان قلم برده بود از همه مذاهب و ادیان ^{شایسته}
 و زنون بر جلوه کرده و محجبین فزقان اقوی در لیست این
 بطلان و فسار دین بیان و باج اعمال تبعه این مضرری ^{اعمال}
 الله اکبر در حای صیگوید که من اگو قائل خود را بشناسم و صفت
 میکنم که از مال من ارث باو بدهند و در مقامی که افتد ^{حضرت}
 از دعوی بندد که قصد قتل مرا کرده بجد هر چه تمام در ^{مقام}
 هیه اسباب قتل آن حضرت بر می آید پس ای منافقان و جنود
 و ای جاهلان حیره سر که با شتاب و نادانی در دام این ^{بفعله}
 شرک و بی ایمانی افتاده اید بدانانکه بر وجه بطلان
 و فسار دعوی مدعی و خطر کاری وی اطلاع و کافی ظم
 رسانید بد بر جان عزیز خود رحم کنید و پیش از آنکه دست
 عنیت الهی برای هلاک این جماعت از آستین فقر بدر آید
 خود را از ضیای این جماعت بیرون آورید خداوند علی
 اعلی جل شانہ پیش از این آیه که توجه شد بد و نفضل صیغ
 قل علی المؤمنین ان هموا علی انفسکم و اتبعوا الشیطان فان الله
 کافیهم ان یشرک بالله و یفرض ما یرون و لا لکم من شأ و هو الله
 قد کان یکتفی علیها ایمان من خوف توجه کن در مضمون این
 آیه مبارکه و ملاحظه کن که کدام شرک است اعظم از این که حضرت
 از امامان خداوند بخت خود کرده باشد در میان خلق و اظا ^{عت}

اور ابرو خلق واجب کرده باشد و حضرت زکریا شانه در حق
 فرموده باشد ببارک الله من ذلك الطالع المبارك العظيم
 والشارف المشايخ الكرام حيث قد جعله الله عن البر خلق
 ورحمة المن يدع ويبعد ويضرب المحدث ويحدث ومنها المن
 رزق ويورث وكفها لمن رزق ويورث وظهور المن حقوق
 ويحقوق وصيا لمن ذرع ويذرع فليحذر من الله ان ياكلته
 لذلك الشرف المشايخ ولذلك الطالع المبارك المازال
 حل وعز ولذلك القدم المقام ولذلك المازال المازال و
 لتوقوها باطراف الشرف والاولاده ولتسبحوا بالهواجب المحمده
 والارواح ان لا تسكن نار ووزاره ولا ينجذ هوا وروحه ولا يركب
 ماء ونفسه ولا ينجذ راب جسده فان هذا جوهره نصير
 هو ربه عليه وكنونيه طوبى وذا نبيه المعية مثلها مثل
 السور الصافية الجوهرية حين ما تقابل الشمس لتسكن
 مثال الشمس يحكي عنها وينطق من لسانها وتبين عن كل
 ما لها وبها ومنها واليها وان صفة ظن اذ ان يخرج عن بصيرته
 فلتنقوه على اصفار حسيك ولتومئده به بارياح وركه ولتفظوه عن
 ما يركب ما وجبت في نفسه ويحبس هوا وذه في ذاته ويطغى نار
 من مبه في كنونيه ويبت تراب جذبه في انبئه فلتسكن والله على
 ذلك الطالع المبارك المسعود وليتعد والله على ذلك الطالع المبارك

المحمود ولتسئلن الله ان يعيدن مثل تلك المرات ولتظروا
 باطوان امثال تلك المرات ولا تنظرون اليها معين تجلي الله فانه
جل وعز لا مثل له ولا شبهة ولا كفولة ولا قرين ولا عقال ^{لتنظر}
السير بعين الله جل جلاله ولتعين تجليات الله عن اعزاز
ولتصفين كينونات ذاتياتكم لتجلي شمس الحقيقة فان عدد ^{كلمته}
لويثا بلن شمس البيان ليعاكن فيها مثل ما قد ساكن في تلك المرات
ويتحاكى فيها مثل ما يحاكي في تلك البلورية الشبابة ^{فالتعقيب}
في يوم القيمة ولتستعملين من ذلك الثمرة البديعة والطرد
الالهية كيف رفقت كينونية حتى قامت شمس الاصلية ^{استعكث}
عن اراها واسرارها وشؤونها ودلائلها حيث لا تساور
ما شاء الله ولا ترد الا ما قد اراد الله ولا تقدر الا ما قد قدر
ولا يهضي الا ما قد فعنى الله ولا تاذن الا ما قد اراد الله ولا تروى
الا ما قد اجل الله ولا تكتب الا ما قد كتب الله فان هذا اعز من ^{الله}
في يوم القيمة وتغزوين في البيان الران تقو من الساعة وزحزحوا
لمن عن تلك الجنان الران يجدره الله القيمة وان قبل ان ^{تكل}
خلق ذلك الظهور لم يجد بالله خلقكم فليقر بون الله بحكم
وودكم ورضانكم وامره وارتفاع كلمته وامتناع ولايته ولتسمون
عاشقكم بالله في ذلك الوضوء صالمين وعين ولا تسمع سمع ولا
تدرك يدك ولا يحيط علم فان كل ذلك من فضل الله وعموده

وعطاء الله وفضلہ ولترافین مرايا الصيرة بعد مطلع القدر سيرة
 للنقطه الاصلية الاذنية اللاحزما قال جل شانہ ای ناظر بر این
 کلمات مبارکات که از سماء مشیت الصيرة بر ساحت قدس فرود
 آورده صمدانیر علی نزول کرده نظر انصاف خود را از شواہب
 رسوم و عادات معری از عمار اعشاف بکار و بر امان نظر
 در اعاق بجا اشارات و تلو بیات این فقرات غوص کن سائید
 نظرات عنایات الصيرة لسانی صلائی کران لغای خدا پسند هذا
 در شان مشمشع لبششم نور علم و یقین بوجوده و سائر ^{بطلان}
 این صفتری بنده یقین تو را حاصل شود و بدست آید انشاء الله ^{سالی}
 یا اینکه ملاحظه کنی که عند او ندهد بر این آیه مبارک که فرموده است
 رحم کنید بر جان خود و متابعت خطوات شیطان نکنید که منی ^ب
 خلاوند کسی را که شریک از برای او قرار داده و بعد از آن ^{حظ}
 کنی که کدام شریک اعظم است از اینکه حضرت زکریا شانہ در حق
 از ان علیه السلام بفرماید سبارک الله از ان طلیعه طالعہ بزرگ
 منش عظیم الشان و از این شارقه مستخرج کریم الشان که ^{خلق}
 گردانیده است خداوند او را عزت از برای هر که او را خلق کرده و
 و زینره کرده است او را از برای هر که را که تبع کرده و بعد از این
 اتباع کند و او را علم نصرت و فتح قرار داده از برای هر که را احداث
 کرده یا کند و توفیق داده و بعد بعد از این و او را پناه قرار ^{داده}

از برای هر که با که ایجا و ذات او کرده و نیش و در دشتی کرده
 او را اند برای هر که با که حقیقت او را جعل کرده و کند و او را افزیده
 و بیافزیند و بعد آموه که فرماید کل شیء را بجد و سپاس حضرت
 اقدس صمدان جل شانزه از برای شرف و شادمانی و حقیقت
 عظمی و طلوع طلسمه این طلسمه کبری و بعد آموه فرماید کل خلوق را
 بجمع آوری اسباب مشوف بطرزهای خوش و طولیهای درگوشی که
 موجب و له ناظرین گردد و هم چنین بهتیا گویند اسباب بصیحت و
 ارتقاع و عملی فرموده امر خود را با اینکه تا آتش فوایدش ساکن نشود
 و هو او روحش بجز نکرده و آب بفسق نمانند و عاقل حسد ^{منه نقیض}
 خاموش نشود زیرا که این است جوهر بینه و مورد پتر علیه و کیو بینه
 طرز پتر و ذات پتر العینه و مثل این وجود مبارک مثل بلوره صافینه
 جوهر پتر است که مقابل قرص شمس بلاری و حکایت گذار شمس
 بلکه ناطق شود لبان شمس و اخبار گذار هر چیز از برای شمس و شمس
 و از شمس و بسوی شمس است و باز در حق او بفرماید که مثل او
 مثل من می است که تازه از بینه مشیت الهیه بیرون آمده پس ^{مد} بیرون
 او را بصفتیهای جان و ملک دهد و نایب کند او را بنایب
 ملائمه و دو تان و حفظ کند او را از هر چیز موجب رکوب است ^{او}
 من نقیض شمس ^{منه نقیض} شود و با باعث خلق هو او در آورده ذات اقدس
 گویند که در عیاشی با علفا و خوارت اتمش فرموش در کینون مقدس ^{منه نقیض} کرده

و یا موجب شد تو ای خدا به قدر انیت لطیفی شود پس باز تا این
 امر میفرماید خلق را بشکر گذاری حضرت با این حال شانه و هم چنین
 پیام بوظایف حمد و ثنای حضرت و اهدای اعطایا با حجت ^{طبیعه} طلوع
 طلعه العالی این و مورد مسعود و بحلی و ظهور ساطع النور و همجه
 اعلای حضرت معبود جلالت عظمه و عمت نعمت پس بعد از ذکر
 کلمات چند و بیان فقرات پس از چند امر میفرماید خلق را
 بطلب کردن از عزت مشهور آن نموده بدین وجه و طرزیه الصیرة علی سبیل
ما سیکر چگونه رفیع و نازک شده کیسوت اظهار شد تا اینکه چون مقنا
 شد با شمس حقیقت ظاهر شد از او آیات شمس و اشارات و مشهور
 و نکات او بجهت آنکه وقت و صفای کینون او بقای رسیده که
 عینواست مگر آنچه را که خدا خواسته و آرازه نمیکرد مگر آنچه را که خدا
 اراده کرده و تقدیر نمیکرد مگر آنچه را که خدا تقدیر کرده و قضایا نمیکرد
 مگر آنچه را که خدا او را کرده و آنکه نمی داد مگر آنچه را که خدا از آن داده
 و اجل آن برای کارهای با چیزی نمیکرد مگر آنچه را که خدا او اجل کرده
 و در کتاب عنی نوشت مگر آنچه را که خدا در کتاب نوشته بود پس سنتیکه
 اینها و چون مبارک عزت است از برای من بظهور الله در روز قیامت
 و حق است آن برای هر که در میان است تا آنکه ساعت بر پا شود و
 خنده و شرف است از برای هر که در این جهان داخل است تا آنکه
 بخندد کند خدا قیامت را پس برای ناخلف منصف انصاف را انت
 دست

مدد و بگو که کدام شرک است از این عظیمتر گران و جورا و بدتر و
 مقدسی که حضرت اعلیٰ عینین کلمات متعالیات و اسما^ت الهی
 متباهیات در حق او فرموده باشد این هدیه بجایان در حق
 حکم بگزارد و در مقامی او را بنام دیگر بخواند و شفاعت^{ها} بکنند
 ناپسند بر روی آن و چهره و الطیبه بگوید و سفله و او باش سینه
 خود را بجهت حضرت یاق که بر آن حضرت بسته هر را در کستانجی بان
 حضرت جری کند و خودش و شعرش اسبابها برای هلاک آن
 وزلم آورد و خداوند علیم بمن تقدیم و احسان عظیم خود هر را
 کفایت کند و آن حضرت را از شر اضا محافظت فرماید او عافلا
 بی سر در جان که معصوم بفرماید اگر کسی ثبات را حصری بگوید و یا
 عصار انوات گوید و بر آن عقد قلب کند شرک است پس چگونه
 احوال آن جماعت که حجت زمان را ساعری شمارند و بر هلاک
 نفسی مقدس شیعی بلیغ با مضمی الغایه رسانند بلکه سوزش سینه
 اضا از آنش بغضا و عقد هلاک بگو از دوستان این وجود
 مبارک ساکن شود و شفا یابد چه عیار هلاک خوردان ذات مقدس
 بقوله بالله عن شر الناس الذین یوسوس فی صدورهم الغانم و
 یقول لهم مشرانک و لا احسان سبحان الله عجیب است از این
 سخامت که ظهور اینگونه حالات و بروز این جمله معاکلات از
 ایشان در حق آن بود سبحان و وجهه صدان بعد از آن است

که صدی با سایر اخوان بلکه با کافه تبعه و صدقان سنوا
 زیاری مگر عبودیت و بندگی آن حضرت را چنان حکم بر میان
 بسته بودند که کراهت و مباحات خود را در پیش خاص و عام
 اهل زمان بد عوی کمال عبودیت آن نوریزدان یا وحی کیوان
 میساختند خاصه خود مدعی که از هر کس بیشتر اظهار کمال عبودیت
 خود را می نمود و بقریبات در مجالس و محافل و عزیزات در اوراق
 و وسایل این معنی را در میان همه اهل بیان منتشر ساخت که ایضا
 بسیاری از افراد نیز در اهل بیان موجود و حاضر است که بعد از
 این در موضع مناسبی از این مختصر مذکور و مسطور خواهد
 انشاء الله تعالی و اما ایة دوم که وعده کریم ایران است که
 خداوند سبحان علی شان بقطره فرقان نازل فرموده قال الله
 و نقالی لا تحسبن الذين كفروا اعداءنا على لهم خيرا نقسم اننا على
 لهم خيرا و انما و لهم عندنا ليم عزيم گوید که معنی ظاهر این آیه
 مبارک این است که کائنات بکنند امکانی که کافر شده اند اینکه ما
 مهلت بداریم ایشان اختیار است از برای نفسهای ایشان بلکه
 ملازم ایشان از برای اینکه نگاه خود را بر آن باز کنند و از برای
 عذاب الیم آماده و مهیا است مترجم میگوید که این از سنن سینه
 الهیه و غار است که غیر متعین را باین است که در هر زمان که حق
 و شرفی در زمان خلق معیوت میکند چه دنیا و چه ارضیا و چه

کلبه از اشقیای آن زمان بعنوان مجده و انکار بر میگزیند و
 صدر این او اصرار سفر ابروی آید و خلق را باهاست و از بیت
 الفا جرئت میدهند بلکه ترغیب و تحریص میمانند و بعضی
 از حیثان بد عوی باطل در مقام معارضه ایشان قدم می نهند
 و خلق را بخورد میخوانند و بد عوی باطل مدعی سفارت می شوند
 مثل مزعون و همامان و مسیلمه و ابو جهل و ابوالداهی و امثال ^{ایشان}
 و عادت خدا بر این بوده که چون الفا مخصوصت و از بیت سفر ابر
 خواسته در دفع الفا مسارت نماید و یا در هلاکت الفا تجلیل
 نماید بلکه مقتضای ربوبیت مطلقه هفت میدهد افسار
 بلکه قولشان میدهد تا آنکه سوء اختیار خود در معارضه و از ^{بیت}
 سفر استقامت کنند و باین واسطه مؤمنین از غیر مؤمنین ^{مست}
 و جنیت از طیب جدا شوند پس میگویم که از وقت ظهور و نقطه ^ت
 الی زمان شهادت آن شمس عیان و بعد از شهادت و ظهور زور
 و خروج امر که بیت بگفت کفایت حضرت از ۴ چهر بسیار از نفوس
 شقیه از اولی السلطنه و اولی الامر و اولی العلم که مخصوص است و از بیت و ^{معارضه}
 اولیای حق و حجج الهیه قد علم کرده اند و مراد بیت ایشان استغنا ^{ست}
 نموده اند و هر یک را خداوند بقدر انکاره حجت و عظمت و مقدار ^{شرف}
 هفت زاره و عدد رسانیده و باین واسطه در عالم هوا پرستی کاملاً ^{بها}
 کرده اند و باین عوهای نفسانیتر رسیده اند همانا که این جماعت ^{نشند}

باشند که یکی از اولیای العلم در مجلسی معاشرت کرده و گفته بود که اولیای
 حکم را در نقل سید باب من بودم و با وجود چنین شقوق کار او اوج گرفته
 و کمال اعتبار در پیش سلطانه زمانه دارد بنحویکه بجهت جمع شدن
 و عارف در پیش او همسود همگان زمانه خود شده پس اگر این نحو
 کثافت در لیل حضرتش تواند بود کدام می آید که همه مدعیان بظن او
 و اندیش کنندگان او و اصحاب او در وقت ^{او} بر حق باشند و حال
 آنکه در پیش این جماعت هم مسلم است که بر حق نیستند ^{هست} لکن این قدر
 که اسباب کار مدعیان از دیگران آماده تر و در کتب تراست و این
 زیادت شقوق و بسیار محاربت است بحق و اولیای حق
 و اما موردیست از هوارد هلال انسان بعد از شناختن ^{زمان} محبت
 و صاحب امر خداوند سبحان و شناختن لطیفه و مراد آن نورین ^{دان}
 عمل کردن بمراد او است و در این مورد نیز چه بسیار از صاحبان
 نفس آماده با مله و با لوازم که در دست در مقام تکلیف و امثال امر
 مولود نیستند بجهت رعایتی که تحصیل آداب و شروط امثال یافتن
 در او امر لازم و بجهت سبب شرف خواهی و منفرد در حظ و ملازمت
 نفسانیه شدن و شهوت و اندک در صناعی جمع کنیز و جم غفیر از ایشان
 خود را بوی طره هلال اندی انداخته اند اینک کرده سلاطین و اولی
 و قدری بوحشم ایشان را نگر که طعمیان و سرکشی ایشان از او و بنواهی ^{حداوند}
 سخنان تاجر خداست و اینک صفت اولی العلم را ملاحظه کن که چگونه

با حکام و متاوی بغیرها انزل الله خون را مستوجب محظوظی نمودند
 صفت بخار در نظر اهل بصیرت بخارند و اهل سوق در عمارت
 با یکدیگر بغیر فسوف چه دارند و در هفتین بحر غضب ملو و طین
 و حبس حقوق فقرا و مساکین از مزایع عمر خود هیچ حاصله برندا
 جوانان جاهل مستباده غنوت و عز در و نسوان که یقین بالعباس
 رجال در کار فسق و فجور احکام خداوندی در میان خلوق خار و کد
 حق در میان مردمان (چون ابو نکرند اندر سبزوار)
 سبزوار است این جهان بی حدار ما چو موی یکدم در روی خاندان
 کافی که در ظاهر بصیرت مستولاند در نظر اهل بصیرت از
 خلوص در نیت و اخلاص در عمل معزولاند نیکنامان به آرزوی
 رسیدن بوصول حور و غلمان خدا را عابدند و عاقل اند از اینکه
 خداوند علی اعدا اهل شان در حسن القصد فرموده است ^{القیام}
 المؤمنون اعملوا لله الا تعدوا القرب لله خالصا من ذک و بعضی الشیء
 فی الشیء فتوف ربکم الله اعمالکم فی مشهد الثقلین علی الحق مشهور
 ای اهل بیان اگر چه خداوند عنان منان از روی فضل و احسان
 پیش از آنکه فوق و متوقی در شما پیدا شود بجهت حفظ دماء شما
 از عذاب احکام بیان که استیان باضا موجب استیلاست شما است ^{باشته}
 و آسوره کند نشسته است و لذا اجماع فرموده است بیکان خود را بسا
 حین صایکه تراشید لازم کرده است بالطبع از عاصی و فوجین برضار

از طامعی ممتاز شود و حقیقت از طیب و شیخی از تقی جدا کرده و ^{لعلت}
 من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة مثل اسبکه نقطه میان راه هر کس
 بقدر خود نشاند بر شافی که نزد مرده عالیان مفروض محسوب
 و نیز بر سالت قالیان مفروض منسلک کرده و هم چنین در باب معرفت
 مؤات و وصی او که حضرت از آن علیه السلام باشد کمال وقت را صرف
 داشته که هر طایفه از اهل و نفوس و ماجرای شرکت که ظلم عظیم است نیفتد
 و هم چنین در مسئله توحید و مراتب آن و توحید ذات و صفات ^{افعال}
 و عبارت و معرفت صمد و معاد و طریقی غی میر شاوران برهنی که بموجب
 و مطلوب رب السبلاست و بقدر الواسع و الطاقرة از تلاوت آیات
 اعداد هر روز بقدر عدد رو احد تکامل و متناقل نکند و هم چنین ^{و است}
 و عواظبت بعضی از اربعه و از کار بد چیرا که از حضرت رسالت ^{شانه}
 و حضرت از صلوات الله علیه صادر شده از دست ندهد و موجب
 خوانند و عزرات زیاد داند و بقدر امکان از ضعیف است در میان مثل
 شرب خمر و شرب ریخان و شرب مسکرات و یکوقت نفسی اجتناب ^{کدام}
 شمارد و هم چنین از اهل سیر و بیان و تقوی و بر حدیث باشد و هم ^{افکن}
 حوض را از آذیت کردن شخصی از اهل بیان محافظت نماید حتی آنکه ^{صفت}
 نظیر خود بخورد که از اقوال و افعال او جزئی تراحدی از اهل بیان وارد
 نماید زیرا که حضرت رب اعلی جلی و عز و راضی نیست که بر وجهی
 که در دنیا در او خاسته یکی از اهل بیان مسلک باشد و زین و لرزه شود
 چه جای آنکه

این کتاب در بیان احوال
 و عقاید اهل بیت است
 و در بیان احوال
 و عقاید اهل بیت است

چشم جاری اینکے حرف بر خور اهل بیان و از یاد یسوی بر اینجا ^{عنه}
 که از سیت انجار او سلیقه عبات و اسباب تقرب میدانند در هر کجا
 حضرت خالق البریات و باید بدان ای غافل از حق که امروز
 هیچ عبارتی در هر گاه خداوندی نیست و محبوبی و با محترمان
 نصرت دین بیان نیست چیر بدست و چیر بزبان و چیر بقدم و چیر ^{بدوم}
 ولی مختصر است طریقی نصرت بیان بر نصرت کردن حضرت اولیا
 زیرا که هر چه شنیده از اوصاف عظمت فتنه و از الوهات از لسان
 نقطه نوزان و اوصیای کلام او و چه آنچه نقطه بیان فرموده ^{تقریب}
 آن که انما قسمة یحییها کل الفجار من اصل اهل القزار عن الاجنار
 من اهل القزار و یصلن الملک فی تلك القسمة السماء و الارض
 السماء المنراة الصلاة الجحما و الطنیا و الظیاء حکم العباد
 بعد القضاء و الاحصاء و فی نفس القضاء هم این تفصیلات
 اعتبار از اوصاف این زمان است مرحوم سید علیه السلام شرح
 قضیه بعد از تلویحیات زیاد بر این فتنه عظمی فرموده اند کلمات
 که در هر اشعار این است هم چنانکه خبر داده است خداوند تعالی
 انما اهل اصل معاصی و سبلان و سقیات کسان که بر و طالت در کلمات
 آنهاست و ما صلیت ابتداء اند که از لوازم کثرت ایشان است ^{کره}
 انورمان انوار منور و پوشیده شد ^{شدن} لقیق ظاهر شدن اخبار و حاصل
 اکتلا و یوقع شرف امتان بوجوه از بار و هو قوا سمانه او کلمات

فی بحر لحنی معشیمه موج من مؤثره بحار ظلمات بمعناها و نوع بعضی از آن
 اخراج یده لم یکنده ریحا و من کلمه یجعل الله لم نور اعمال من نور بعد صیقل
 که چون عین یکی بقطره عین شود یعنی وحدت بکثرت انجمن و نور
 بظلمت مبدل گردد و با بجهت اعمال شنیعه و احوال فظیحه روح کبر
 و حاصل شود بیرون حیوان در صافی کل غر و مباحات از برای آن نور
 عالم ظاهر و نور باهر و دانستند ماهری است که بیاید و اصلاح
 قابلیت این جماعت کثرت از که عدد آنها از اوف گذشته است چیزها
 موافق و ادویتهای از برکت کلمات ملازمه و معاین از جو
 هدایت و رشاد مؤلف و فرات بعد از استعمال رواج و
 استقرائات و انجمنی معالجات از برای بیرون کردن این ظلمات
 قلوب مرصنه و اصحاب برایت خضیضه تا اهل بیت استخفاف نور
 و استنار سنا و بعضی از ملا و اعلی ایشان را حاصل شود و بدرجات
 بالغ گردند تمام شد ترجمه کلام سید علیه السلام در تلویح برای
 عظمی نکارنده و گوید که مقصود از آنکه بعضی از عقوبات خضیضه
 اعلی حل شان و از عقوبات فرخوم سید علیه السلام آن است که ناظر
 اگر نظر در این مختصر نماید مستشرق شود و بداند که تفصیل این مسئله
 که هر چه وقت خواهد بود و چگونه خواهد بود و از برای چه خواهد بود
 و چگونه خواهد بود و اصلاح این امر بجز حکمت و هدایت چه کسی
 خواهد داشت هر درام الکتاب است بوزن و بدستاری اتمام سرفوی
 بر حق

بر حق بر الواع و اوراق بطور صریح و تلویح صورتش ارقام و جلوه
از تمام پند بر قشر تا آنکه منصفیت را شنیدن آنها خاطر منبسط
فرست زفان نصرت را مقسم شمرده گوید سعادت از میدان فرست
در نصرت امر حق بر بایند و فضل و شرف مساقت و مساقت
مها امکان از دست ندهند و ربح و خسارت در این معامله را در نظر
خولش سهل نگیرند زیرا که بلا کلام آنحضرت نصرت خواهد شد
و بموجب کرمه حاء الحق و رهق الباطل ان الباطل کان ذوقاً
بر هر خصمان و مدعیان جور غالب و قاهر خواهد شد و بخود
مبارک ایشان خداوند جل شانه نصرت این بیان را خواهد فرمود
و آن حضرت علیه السلام خلق را بجهو و جبر را علیه این بیان خواهد
فرمود که هر چند نصرت خداوند وعده داده و معلوم است که در مواعید
الحق خلف نیست و بر موقع معلوم کند در با اعلیٰ جل شانه در حق حضرت
از علیه السلام صادر شده مذکور است و مطابق است با آنچه
کتاب صبیح نظر است قال علیه السلام ان قال جل و عمر
ان یاتا و الا انی انما کنت سمعنا فاقدم دعوت الله ربک من قبل و انا
کنا من بعد فقلت سبحانک اللهم فانک من عندک سلطانا مقدر
على العالمین فکذبت کلک و کذبت بحیث من عندک و کذبت
من عندک فکذبت علی کلک بقصد بر مذنب و کذبت الله المستجیب دعا من
و اهد من سبب عین و انا قد جعلناک سلطانا مقدر را علی العالمین

اللذی خلق کل اونی دین الله بجز من لدنا وجهه من عندنا وانا علی رزقک
 الی اخر ما قال جل ذکره پس خوستا باحوال آن حمیده حضرتانی که در
 زمان که آنوقتینای جماعه صلیم در طلائع است و سوسته موجهها
 ازان بر صغیر و که مایه شکت و جبروت بلکه موجب هشت مردم و
 عقول عقول در پیدا کردن راه حیات از آنها که است سوز و نواز
 خود مقصود و هر آید که در عبارت ایشان خفته که حضرت ایشان است
 و او است همت خدا بر هر خلق روی زمین و او است مکتبها
 ملکوت السموات و الارض و او است نور خدا در همه آسمانها و در
 و او است نباء عظیم الذی هم قیوم مختلفون و موقن شد با اینکه هر
 او معرفت خدا است و اطاعت او اطاعت خدا است و دوستی او
 دوستی خدا است و دشمنی او دشمنی خدا است و دعوی همی
 با و کردن شرک خدا است و حاضر شدن بین دین او حاضر شدن
 بین دین خدا است پس چون مشاهده کند که اعدا کار را بر او
 و وجهه الهی تنگ کرده اند و اهل بیان را بموت تفکات و جلیات
 و تالیفات از آنحضرت مضرت بلکه دشمنی کرده اند بلکه اکثر
 از جهل و سفله تعبیر خود را کسناخ و جسو در این اوصاف است
 آن عمو و میوه ظهور کرده اند و قلیل اصحاب هم که دارند در
 نواز صفت و این قصه در دستها و یکی که از ده اند و هر چه
 ضد اهل من ناصر نصرته باشد میکند احدی او را اجابت

غنکند پس بروج ایمان بحکمت آمده بزبان نکوشی و سر نشن ^{نفس}
 خود را علامت کند و نسبت با و عتاب آغاز کند و بگوید که ای
 نفس مکاشفات تو میوی که همیشه آرزو میکردی که امکانی که
 منهم در زمان ظهور قائم ال محمد محمد مردم در میان ^{انصاف}
 و باوران او منهم کوی سعادت در میدان حضرت او می بودم
 و اگر می ^{انصاف} المثل چنین معامله را در خواب دیدی که در میان
 انصار او از او مصروف کردی مدتهاست که آن خواب در میان ^{انصاف}
 فقر و مضافات کردی امروز چه روزی داده وجه عذر بدست
 که به عوی اعتقاد ظهور قائم ال محمد صلی الله علیه و آله کران ^{ظهور}
 حضرت که علیه السلام باشد از دین فریاد بجم او خارج ^{شد}
 و ترک نماز و روزه و سایر احکام فرعیة فراموش نمودی و او
 میزانی و روضی از برای خود تعیین فرموده که از حضرت از ^{است}
 و هر خلق با طاعت و حضرت او امر بلیغ فرمود و امر بر خدای ^{ند}
 دشمنان او را محبت افسان و امتنان فرصت داده بلکه
 قدرت و شوکت داده و کار را بر او ضلک کرده اند و هم ^{ند}
 توقعات مبارکات از ناحیه مقدر می رسد و طلب ^{کند}
 و توی شوی و هیچ اعتنا نمیکنی چه راه دردی و چه عذر ^{شدت}
 خستد اگر این ظهور است را ظهور است قائم ال محمد میدان ^{ظهور}
 نشانه های محبت ترکه احکام فریاد کرده و اگر ظهور حق ^{میدان}

این حکومته است که مدتهاست که این صدا بلند شده و بگویند
 می رسد و هیچ عیبی نمی سبحان الله هیچ جواب نداری حکم افرو
 کنی که آن جماعتی از شرکین که در فرقان و بیان خداوند سبحان
 علمتانه وعده نترسان در حق ایشان فرموده اند عیبت آنکه بعضی
 از کتاب خدا ایمان دارند و بعضی دیگر ندارند منهم داخل از جماعت
 رقتم قال الله متارك و متالی و احسن القصص قل علی هؤلاء
 المشركین اقمون ببعض الكتاب و تكفون فان الله قد
 للظالمین منكم نار الجحیم و حجر الحیتین و هو الله كان علیها
 کبر این عهدان در کفر و فحش از اینگونه معاصبات بر نفسی است
 عرف در قانون خود بر امر و نه در و بصیحات مار و وار که از
 مشرف و از غیر تمام حشر و جانانک علاقه ما سوار از هر هم
 آنکه کبر همت را برشته فتوت محکم بسته قدم در میدان نصرت
 امر محبوب حقیقی بند و بعد الوسع در طریقت نصرت حق از بند
 جان و مال و صرف و اعضا و جوارح چیدان دست و چیدان زبان
 و چیدان چشم و چیدان بیان هیچ دریغ ندارد اللهم اجعلنا من
 علیهم القدره و الشوکه و العظمه و الجلال و الشرفه کاتب
 و رومی و وکیل و نکال و عذاب ابدی هر جماعتی را لازم است
 محاسن خداوند خردمند است که بدعوی باطل در برابر وجه
 العباد خداوند علی اعلام علم صافست بر او استعدان در باو علم
 و کان صبر

وكان صبر وكوه وقاراً بأوارك ان ديار سنها و ميكن كذا ^{شكند}
 و معبره الكاذب و موعظ كات زياد قلوب مجار و او باشي ^{اعل}
 بيان را بعد اوت و دشمنی ان محبوب حضرت ربه العزه امنا ^{كفند}
 و بقدر نتره از وجوه ازيت واهانت و مباحث و وفا ^{حت}
 و شامت و هلاست در حق ان معدن مروت و كان فتوتك
 و شامت و منبع عفور رحمت و فخامت و سخامت بقدر طهره
 دقيقه من و نكلا استند و كورند انچه كورند حيا نچه حضرت ربه ^{اعل}
 در ضمن لعنت نامه امين جماعت بعضی از انها اشاره فرموده ^{اند}
 و چون تغيير از وجود فاصعو و خود مدعی بچل شده در آيات ^{الهم}
 كاذب بايد كه اول من امن او ساموى باشد عفو ما سيد اللهم ^{عدت}
 العجل و حيد و حواره و الرجل الذى يضعهم بكفرهم عند ابا الم
 يعذب اعدا من العالمين ان انهم كفروا بى بعد ما انصوا و اعرو ^{صفا}
 عنك بعد ما اجروا يا ايها كرم ما سيد اللهم العن العجبت
 الطاهوت الذى خرنا بلارك و امتدنا على ايمانك و افتريا ^و
 على حججت و كنت با حقت و اظنوا سرا و لياك و كفوا بىك اياك
 و استرنا بكل انبيائك و عهدنا كل الاك و استرنا بكل ايمانك ^{بهم}
 در آخر انى سئل شيطانهم عن الناس و كفا ما صدقوا من فضلك
 و لا يخافون عنك و لا استغيثون منك و لا راما حسن ^{بمنك}
 و انك اوديت و عصينا عم حجبت و عطا الامكانه و اهل الامرا ^{بمنك}

والحد في اياتك وحرفا كتابك وبدلا احكامك وغيرها
 وتلما ديتك وعاديا اوليايتك واحبا اعدائك اللهم العنهما
 لعنا وببلا وعندهما عذبا لمرعدن ساعد من اعدائك انهما
 قد جعلتا الشيطان اللهم واراد ان يبطل اعمال عبادك ودم
 موضعي ديك مسير ما سيد فالك يا الهي بقم مقامهم من الجمل
 والعجز بحيث لن يقدروا ان ياتوا عديا بجمل اياتك جعلتها
 بيانا لكل خلقت اللهم العنهم لكل سطوتك وقماتك بعدد كل
 من انت اظهرته والظانكوه وبعدد كل عدل است اعلمته يوم
 اخفوه وبعدد كل نور انت احببته وافهم الغضوه وبعدد كل
 انت احفظته والتم ضيقه فصجارتك يا الهي كيف ان كرمي قائم
 وحريرات طعنيا فملا يرضى الا لواج ان ينزل عليها وكالاتها
 ان ينزل منها فاسمك اللهم بحق محمد والتم ان تمد لهم بعدد
 كل حق كذبوه وباطل صدقوه وهو من عاروه ومناقى ولوه
 ولنا زوه وعدد وتضروه وطوبى اروه وصارت حق بمثل
 كما ينشد اطرده وعبد امام الكروه وكافر عروه وامانهما
 وعهد يقضوه وحلال الحرمه وعوام حلالوه ومالا اخذوه وحق
 منوه وحقه حق بالغوه وقرض عتروه وباطل ارفعوه وحق
 حق كبره وارب الكروه وشرا نروه وامر بدلوه وحق لمعوه
 وكفر بضوه وحق الحكم بدلوه وكذب دلسوه وباطل استسوه

وجور بسطوه ونفاق استره وطلا ليربوه وعذرا صوره
 وعذرا تركوه وعلج اسده وسر اسفه وكام بغم فتموه وماله
 يان الله لهم قزوه وما لا يحل لهم حفظوه وما حرم عليهم عقده
 ونصل حوق شهده به الا عداؤ كلهم كتموه وما لا يذكروه الكافرون
 نطقوه فقد لهم الله بعدة البت الدائمة الا مد لكل فتنة احدنوا
 ولكل اية انكروها ولكل بينات هجدوها ولكل شهارة من اجدها
 بكل كاظم واو لياثر الذين نطقوا كلهم حوق فيهم كتموها ولكل عدة
 جفروا عنها من انكروها ولكل اعوى بطلوها ولكل فريضة تركوها
 ولكل سنة غيرها ولكل بدعة فعلوها ولكل ميانة مخلوها
 لكل حينات كتبوها ولكل حسنة كتموها اللهم العنهم في كل سنة
 في دعواتهم وظواهرهم وبواطنهم ومقامهم لئلا يصحى احد سواك
 ولن يلبس من علمك احد من دونك انت العظيم القدوس
 ذكركم في ما يند اللهم انك تعلم انه قد انكسب كل ما انكسب
 في دنياه بل ان معتقدا انه قد انكسب اعظم منه فانه لو اطعم
 نصبا يح اعماله لبيته عجيبة وانما احداهن الضارحى لو اطعم با
 ليلعنه فاعوذ بك يا الله من شره فانه عثرة سحرة الكفر وسهم شياطين
 الا اني يا محسن اللهم العننا كثيرا وعذرا بعد ابا اليا واحسنه
 عن امة النار والرافع لمن يوصوا ان يمشروا معه ويستقيمون من
 ولكنك تسلم للمسلمين ولان يحفظك ولا الذين يمشرون معهم

كانوا عندهم ومن تغفر يا الهي لذنوب كذا ونبت وبعثونا
 ودر موضع دیگر میفرماید اللهم انك تعلم انهم قد اکتبوا في
 ما اکتب احد من قبلكم واداروا ان يعطوا انور الله يا واههم
 بانك فلما ظهرت نورك وبنيت ايمانك وفضلت احکاماتك
 ما قالوا حتى رمت سكاره من كويد كبريا اهل منيهر محقق وپوشیده
 نیست که در میان اهل بیان و اهل فزقان کسکه این عصا من
 حق او مفتی داده و صادر نموده باشد بنیز از عزیزان حسین علی
 او نیست زیرا که فرموده اند که اینها کسانی هستند که کسب کرده اند
 در حکم تو چیزی که کسب کرده است احدی از پیشینیان و این
 مصروف است که کرات حضرت از لعن علی السلام در تو بیعانی که
 بدوستان خود صادر فرموده اند چه در تو بیعانت عربی و
 چه فارسی در مقام ذکر انواع ظلمها و ارتقا امر مدعی بر حق خود
 می فرماید کاری کردند که احدی از سابقین نگردد و دیگر آنکه
 که از راه کردند که خاموش کنند نور حقا را به صاحبهای خود در این
 وقتی که ظاهر گویی خدا یا نور خودت را و همین گویی ایات خود
 و تفصیل داری احکام خودت را نور خدا بفر حضرت از لعن علی
 کتب که این اسم را حضرت رب اعلی جل شانزه بران حضرت
 فرموده علاوه بر این در احسن القصص فرموده یا اهل الارض
 اسموا انورا الذی ارسل الله فی بالقی کاتسموا خطوات السجلا

و گمانیکه اراده کردند که این نور الهی را بدین اشیای خرد خاویز کنند
 بغیر عیون الحسیه و بتبعه او که بموتقات و جعلیات خرد خاویز
 خلق را از آن نور الهی بر گردانند و همگی با براتفاق در ادیت آن
 وجهه الهیه بشوراندند شاید در این ضمن مقصود ایشان که
 هلاک حضرت است حاصل شود و خداوند جل شانزه هر را کفایت
 کرد و آن حضرت را بوجهی آنکه فرموده است و ابی الله آن رستم
 نوره و لو که الشکر کون او بشهر عینیت کامله خود محافظت
 فرموده و دیگر آنکه فرموده است خداوند آن تو میدانی که آن کسی
 که کسب کرده است در دین تو آنچه ابو الشکر کسب کرده در دین تو
 از پیش بلکه من مستقدم ای خدای من که آنچه این کسب کرده اعظم
 از آنچه او کسب کرده بحدی که هر گاه مطلع شود ابو الشکر بر بیابان
 اعمال او تبری کند و بیزاری خود از او ^{انصاف} پس ای ناظر بصیر
 بدیه که در دین بیان آن وجودی که بصیرت در امور دینیه کرده باشد
 و خردیهای دین در دین رسانیده باشد اعظم از خردیهای
 ابو الشکر در دین موفقان و خلاهای خدا را احرام و حرام های خدا را
 حلال کرده باشد و اولیای خدا را رانل کرده و امانت رسانیده
 باشد و اعدای خدا را عین کرده و امانت کرده باشد و در دین ^{خدا}
 بدین معنی نیاید که آرد باشد و تکذیب حق و تصدق باطل کرده
 باشد و شهادت بخلاف حق و گمان شهادت حق کرده باشد

و حقوق را از اصلی منع کرده باشد و امر بخیر و نهي از معروف
 کرده باشد و مکرها و حیلها در مدینه خود رهنمای کرده باشد و ^{حج}
 عزت ما محالفت کرده باشد و عزت این را تغییر داده باشد و با ^{ظلم}
 مرتفع کرده باشد و آثار عقده را منکر شده باشد و شر را انقیاب
 کرده باشد و نشانه های کفر مضب کرده باشد و حکم خالص خدا را
 تبدیل کرده باشد و کذب را بینه لیس در پیش خلق جلوه داده باشد
 و بنیان اساس باطل را او بر پا کرده باشد و بساط جور را او
 میان مردم چین کرده باشد و نفاق خود را در پرده داشته باشد
 و ظالمان را بصارت داده باشد و عدلها را ترک کرده باشد و
 صلحها را افاسد کرده باشد و اسرار الهیه را فاش کرده باشد
 و مراسلت را کفر و کسوفه باشد و چیزهایی که ارباب در خواندن
 آنها از جانب خدا انده استند خوانده باشد و آنچه را که حلال نموده
 برای او حفظ کرده باشد و آنچه را که حرام بوده برداشته باشد و ^{مفصل}
 حقیق در سخنان همه شهادت بر فضلش دهند گمان نمایند که جمیعها
 که هیچ کافری بان ناطق نمی شود بگوید و نیتهای زیاده و بیجا در روایات
 انکار کند و بیانات خدا او را بجهت نماید و شایع اعمال و افعال
 او بیایند و صد که اگر ابو الشریح بود تفصیل انظار اطلاع باید آن او تبری
 و نیز از می جوید و هر گاه بفرموده بقطر بیان احدی از مضاری
 مطلع بر اعمال او شود لکن گفتار او را اصل بیانات انصاف نیستی آورده
 و خود را

و امر را تبدیل کرده باشد و ابداع عدلها مدینه کرده باشد

و خود را از شئون عصیبت و اعتساف عبور سازد انکار
 توخیر کند و گوش دهد که چه میگویم این فقراتی که بتدریج بعضی
 از آنها اشاره نمودیم فقراتی است که فقط بیان در حق مشرکین نیا
 کرده از خویش بر زمین بیان جزایه خواهند کرد مزموده است
 که رئیس ایشان چنان کسی خواهد بود که ابو البشر ^{بود} و او بتدریج خوا
 داشت و جزایب او و تبعه اش بر زمین بیان تفصیلاً است
 که اشاره نمودیم بنابر این قطره بیان و خروجی او قسم میدهد که
 سوگندی در هر گاه الهی اعظم از این نیست که مگویند از وقت
 ظهور بقطره بیان تا امروز که مدت نبوت و چهار سال و شش
 تمام است بغیر میرزا حسینعلی و تبعه اش نیست که علم مخالفت
 بر این داشته باشد و با وجود قرآنی او با بی حضورت گشوده
 باشد که او را منور بالله سامری خوانده باشد و توهین شهید
 بسیار را که امروز اولیای خدایند بخوبی که از بیم اربیت ^{سقط} جهل و
 و او باش از تبعه او لحظه اسوره بنوره بجز حد کمال رسانیده باش
 و در خلاف حکم بیان در اشکارا و فغان شریعتان و اکل پیا
 و شریعتی را میلی نمیکرده باشد و قلوب را برید از حکم بیان
 نظر در او پیش تربیت میکرده از کار و آموختن ریاضت میدا
 باشد و احکام بیان را تغییر و تبدیل داده بلکه نسخ کرده باشد
 و تقویت اش را و توهین اخبار کرده باشد و هوای نفسی ^{خود}

ناحق از جماعتی از اهل بیان برین دروغ بخته باشد و عود درین
 نزد اهل بیت عصمت را که حضرت رب اعلیٰ جل شانہ تصریح بلیغ
 و ضلالی افزوده اند مثل سلمان و موسی الدین اعرابی و حلاجی و
 امثال ایشان را مجید و مدح کرده باشد و مثل حسین ابن روح و روح
 شیخ و سید علیم السلام را که مقبول و مودع نزد حضرت رب اعلیٰ جل
 شانہ بوده اند توهمین و عذمت کرده باشد و در حق جناب صلوات
 سخنها بی ناکایت ناپسند گفته باشد و در حق حضرت قدوس
 که فقط بیان او را حبیب خود گرفته و خوانده گفته باشد که باید
 بیاید آسانتر مرا یا خستوع نام بسوسد و شمر عمر و دهان را عیب
 کرده باشد یا هر چنین منکرات شنیعه که از این شخص مدعی
 ریده و شنیده شده استحق لعنهای ابدی و مستوجب عذابها
 را می نماید که باید اینم در حالی که مقام عین الیقین موقف شده
 باشیم که در میان خلق اولین و آخرین از بیت بدین خدا از احدی
 مثل این رئیس الشریکین نرسیده فاستعین بک یا الله من شره
و شر اعدائه و اضراره فاعرسی بقدرتک التي استطقت
بها کل شیء ان انی انا عبدک الالاهی و عدتک ان تکفین
عن کل شیء عین اللذی کنت عالما ما ارا علی کل شیء و حیث کنت مسلطا
عنه را علیا عنه مستم در میان فارغ میان هر دو می توان
 از صارق یعنی بدانت ای جان برادر که خداوند بخت اعلیٰ جل شانہ

لطیف نوع انسانی را که بمن قدم خود او را فی احسن تقوی ^{خودش}
 خلق فرموده و در قرون و دهه و بنا محصور او را در حوار ^{خودش}
 سکن داده و بنظرات خاصه خویش بسی برها از نور و صبا و بعد
 بهای خود بر روی او کشته و بمانده او را از ^{علتین} اهلی
 با سفل السافلین در حق فرموده چنانچه فرموده ^{بند} لقد خلقنا الانسان
 فی احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین ^{بندان} با آنکه مقامی بود بسوی
 و محلی در علو و شرف زهی از چند سو ستره مستغرق ^{بندان} عمرش بود
 و همواره متوجه الحی الله الملك الالباب ^{بندان} ما بما عواصم لجزء واحد است
 و سباج در نظام هم واحد است آن برای او را که از ما سوی بوده
 و بحر صدق یکا در مدد و دستهای خویش از هر دو ^{بندان} انش یکا در
 غایت ایجابش از منزل در برزم ^{بندان} سهوی موجود و همه از جوارش
 علی الدوام با برده و در نموده ^{بندان} اقرب مقامات فرقی برورد و گاه
 همان بود که داشت و اعلی درجات ^{بندان} عرش را در غیر مقامهای جنجال
 محبوب خویشیالی داشت ^{بندان} بود آن برای او فوق آن مقامی و تلف ^{بندان}
 غیر شکر همان محبوب ^{بندان} هیچ برای با و این معنی بر احدی از ارباب
 کیاست و اصحاب فراست ^{بندان} محقق و پوشیده نیست که خداوند گوید
 و صدق حکیم با آن هر من قدم خود چنین ^{بندان} کوه را بنفان ^{بندان} بدل بالان
 عز و اعتدالی که با و داده از مقام ^{بندان} اربع اعلا با این خاکدان ^{بندان} پر از رخ
 و عنا ^{بندان} فرودش ^{بندان} می آید ^{بندان} این ایجاب ^{بندان} عزیز ^{بندان} کوش ^{بندان} دارد ^{بندان} که ^{بندان} چه ^{بندان} می ^{بندان} گوید

تو گفته اند

و هوش پیش آر که از کجا میگوید و از برای چه میگوید از نون آن که از نون

هن ملت بودیم و خردی برین ^{بود} حکیم آدم آورد بدین دیو خواب آیدم

چنانچه بگویم که من فرزندان آدم ^{میزونست}

پندم رو خسته و خسته بودم و گندم ^{میزونست} ما خلف باستم اگر من پیوستم

در این کلام قدح صحیح با تو ندارم و طرد هر حالی که امتداید

خوشتر با ما آنها بر صافی چنانچه او میدان بر خورده ای بترک او که

خود مدت دو لیست سال در مقام توبه و انابه بر احوال خود گرفت

بگذریم که دو هنر از آب دیده مبارکش جاری شد بقدری در ندرت

ترک اولای خود کوسید که چهره مبارکش تغییر شد که خواهر وقت

علامات او را می شناخت بقدری که شش کرد تا آنکه قاضی ^{بلیت}

و خود جزوین را بخلصت شاهی آدم من ربه کلمات فتاوی علیه ^{هفت}

التواب الرحیم بسیار است و با هزار کوزه از او در حسن و جمال و

و کمال و شوکت و جلال بخت جلد که موقت سابق بود قمر معین ^{شد}

پس ای برادر عزیز اگر مانند پدری بر خطاهای خویش چیر در علم

و چیدر عمل بر خور در استوی و در مقام تدارک و تلافی کرده خو

برای او که شش عاف فرزند خلف آدم خواهی بود و در پیش خدا ^{دند}

بر قدر و منزلت تو خواهد آمد و در اگر جاهل کردی و در پناه پی

که عینی بجان اینکه سلفیان است و باید امن مسیله او عینی ^{بچشم}

اینکه غیر از آن زمان است یا هر عینی را سر و پیش بنداشی و صحت باره

جمل

جهل و غروری را اهل هوش انکاشی حکامی نیست و چندان ملا^{مت}
 نظر بر زبیر اگر جهل فنیط سازج در ابتدای کار ایشان از آن گویا
 نیست بجزده مسکین باطل بسیارها بر دست است که بنظر او زیبا
 جلوه می کند و بعد بر جور بار برستی اندی شود و ترک میکند و هر چه
 میارند کرده بتوبه و انابه تلاشی میکند ولی تمام هلاکت و منتهی ملا^{مت}
 و شقاوت و ضلالت مران کسان راست که صاحب جهل مرکب اند
 و می دانند و چنین پندارند که دانسته اند علای اخلاق ^{صالحین} صلاحیت
 عرضی را اصلاح کرده و از روی یاس قلم هلاکت بر لوح وجودش
 در عیب و شهو کشیده اند همانا که این جماعت داخل صفت رو بقر
 از خلق باشند در آن جا که مختلف شدند در رد و قبول امر و کسایت
 و بسره قسم منقسم شدند چنانچه در موضع خود محقق شده که کسان
 که بصورت انسانی تصورند بر سه قسم اند قسم اول از ایشان کسان
 هستند که ظاهر و باطن ایشان بصورت انسانی تصور شده
 و ایشانند خصیصین و خواص از اهل ایمان با اختلاف مراتب
 شان در رفعت و ارفیقت و قسم دوم کسان هستند که ظاهر
 چندان ایشان بصورت انسانی مخلوق شده اند ولی باطن ایشان
 می رود حشاک بصورت شیطانیه از صور سبع و چهارپایه و حشرات
 تصور شده و افعالها بدین انداز که با شرکیه و منافقین و این
 دو ظاهر امرشان کفر مشرب است و هر گس بضیبت خودمان ^{مطلق} میلس مطلق

در دست تهیه

تا تجاشای سهر ملک او و آیات عظمت او و دککلات سطوت و علو
 مقامت او و شئونات سلطان عز امتدار او و مقامات مجد
 و جبار و صدانیت و اقتهار او و آیات جلال او و کمال و استقلال
 و استیلا و لاد و مقامات رحمت و رحمانیت او و صبر او و حلم او و سجا
 سما و صفات معرفه او هر یک در مظاهر خویش یک کم و بیش مرتویا
 حاصل گردد و بر موصفتهای بیشتر اضافه شود و موجب تزیین
 شئونات کمال تر باشد. و دیگر آنکه امعان کند تو را که بد و در شنیدن
 از بزم حضور مولای خویش از چه و دو مویشی بیشتر ترا خوش
 کرده از ساغر لب و فانی باده نوشی و باغبان و اجانب از عاسوی
 هم آنخوش خواهی شده و بان و اسطرسی و دریا نیت مقام تو و
 نفس در زانت طبع تو معصوم شود و خواهد آمد و بان جهت راه بسوی
 مقام اول بر روی تو بسته خواهد شد و با حسرت و در پیغ ابدی
 توبه و هم نشین خواهی شد و یا آنکه زبان حالت با این آیه مترجم خواهد کرد
 صد توبه بلیغ نغمه کرد و درم از بزم شاه
 در درگاه هر تو ای حسرت ز جان
 روزی از آن جود چه بر عشقت بدل
 نا صحر کن نصیحت این خست و دل که
 در خالت کوی دست بفرود می
 چون در انسی که مضنون از دور کردن تو را از بزم حضور تکمیل تو
 و از امر عظمی تو بخیر و منفعت تو منظور می دیکو منداشته اند

ط
ربان

چنانچه حضرت امیرالمومنین ۳ در آن دریایی که مشهور باوست ^{از} _{منه} ^{از} _{منه}

تغرب عن الاوطان فی طلب العلم و سافرتی که سفار جسی مؤید

تفریح هم و انساب عیثه و علم و آداب و محبت ماسد

فان میل فی اسفار زلزله ^{منه} و قطع المیثاقی و ان کتاب شد

فموت الفقی حنبله من حنیة مدارهوان بی و ایش و حان

لیس میگویم اگر در این مسافرت توقع منفعت دادی و خواهی کرد ^{این}

سودا سودی برداری تو را از معرفت سراسر چهاره و کونین نیست

امراول انکه اندکی در احوال خود نظمی بخاری و مستشرق شوی

چند کسی وجه قدر عظیم است امر تو و صیبت کار تو و ^{حفظ} _{است}

سفر تو غول عرب و شیخ خداوندی از هزار هزار گذشته ^{است}

و هم را خداوند بقدره مستطیبه خود در هر صیقل بدیع منظر انسان ^ن

جمع فرموده و در این سفر باید بر هم این غول را بگذری و از هم ^{مانی} _{است}

سبحان الله عجب اعجوبی است انسان که از برای بعضی از افراد

این موقع خطاب لولا انما خلقنا الاولاد لم یوجد و در حق طایفه

اولادک کالانعام بل هم اضل نازل می شود و صدق میکند خوب

گفته است انکه گفته است

آدمیان از طرفه به حیوان است که فرشته سرشته و ز حیوان

کودوز و باین شود پس باین دل کند هیلات شود بهر آن

و چنانچه نمود این و مستشرق شوی که در معرفت که از یکسانه در

چهره قدر

چه قدر احوال مختلفه و صفات متضاده از تو بمقتضی ظهور
 می رسد هر آینه بمرتبه ای افتی زیرا که مشاهده میکنی که
 گاهی بر طبق خلق و عوی فزشتگان طالب خیر و صلاح و مصلحت
 میشد و فلاح مودمانی و بر زبان ناگر و عیالی خاضع امر خداوند
 سبحان و در زمان مثل جهان در کار خود و خواب و در ای
 مانند سباع بدتر شئی و غلبه هیبت در مقام از دست هر شیخ و شایسته
 و در موت شیطان صفت در مقام اغوا و اضلال خلق بر وی افت
 و لحظه از جمل و قوه تفکات و احداث معتربات خود را صاف
 و آسوده نمیکند اری و هیچ غلبت نیستی که در انبیاات انصاف کلام
 و عرضیات را چه نشان است تا انصار استقامت و عرضیات
 از نفس خود از انک عنای و انبیا القات سبب هلاکت و مایه
 خست و خسران تو است و نمیده ان حیای خدایند سبحان عل
 از ان معنی اخبار مرصوده است فدافع من زکیها وقد خاب ت
 یعنی رستگار شد هر که تزکیه نمود نفس خود را و محروم و خائب
 هر که نکند اورد نفس خود را و اگر تو را انصاف باشد هرگز از امر
 میکنی باینکه از اهل خست و خسران و باید بدانی که ما را که تزکیه
 نفس خویش کنی و نفس حیوان خود را بوظایف عبودیت ببندی
 با صلاح بنیاد عنه نفس ناطقه بد سینه در تو موجود نفس
 ممکن من شنای و لطیفه تو اوردی امر را بدست آوردن از بر

تو میسر نخواهد شد تلبی که حق را بآن ادراک کنی قلبی بر یک است
 و هم چنین چشمی که بان مشاهده اعمال حق نماید چشمی بر یک است
 چنانچه در کلام از خطاب محبوب کرده گوید

دیدن روی تو را چشم خداست باید و این کعبه در خون این دیده نورین
 بلکه کوشی که کلمات حق را بشنود گوش بر یک است چنانچه بنی اسرائیل
 که بسام فریب سامری امتاده بعبادت مجسمه سرخوردند و
 خاصرین در رحم غدیوه که سر به سعیت ابواله واهی فرود آوردند و

تداومه مرموم سینه ۴ که بعد از ظهور مظهر بیان سر با طاعت لایم
 ایشم فرود آورده انکار آنحضرت نمودند و اهل بیان که بعد از زمان
 طویلی که فدا شده اطاعت حضرت از علی علیه السلام را بکردن آنجا

بجور جدا بلند کردن میرزا حسینعلی حضرت را که اشک همه نسوی او
 رویدند علت و سبب در هم الفضا غیر این نبود که قلب حق شناسی
 و دیده حق بین و کوشی حق شنو از برای انضای پیدا شده بود مگر

قلوب از موهبتین در هر زمان و از این معنی اعتبار فرموده است
 خداوند سبحان در قرآن اجماع کرده است و بعد از آن

بجهنم کثیرا من الجن و الانس لظروفلوا لا یفقهون بها و لهم اعمین
 لا یسمعون بها و لهم از آن که میگویند بها اولئک کالانعام لهم
 و اولئک هم العاقلون همانا شنیده باشی کلام حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام را که در جواب سائل از نفس فرمود که از برای آدمی چهار

نفس است و از برای هر یک پنج قوه و دو خاصیت است اول
 نامیده بنائیه است و از برای پنج قوه و دو خاصیت است اما
 پنج قوه حیا زبه و ماسکه و هان سر و دانه و منبه است اما
 دو خاصیت یکی زیاده و دیگری نقصان و اما نفس حسیه حیوانیه
 از برای آن نیز پنج قوه است که آنها با حده و سلسله و شامه و ذکا
 و لامسه است و دو خاصیت که آنها یکی محفوظ و دیگری ^{است} فوسخ
 و اما نفس باطنیه قدسیه از برای آن نیز پنج قوه است و آنها در
 فکر و علم و علم و بناهت و دو خاصیت که آنها حکمت است
 و اما نفس ملکوتیه الهیه که در وصف آن فرموده قوه لاهوتیه و ^{تفکر}
 بسیطه حیه بالذات اصلها العقل منزه است و غنی و عت و الیه
 و اشارت و عودها الیه از احوالت و شاهده منها بیعت الروح
 و الیه بتعود بالکمال فی ذات الله العلیا و شجره طوبی و سدره
 المنقی و حینه الماوی من عرفها لم یسئ ابدا و من جهلها ضل
 و عوی چون فرمودند از برای آن نیز پنج قوه است و آنها غیم و ^{شفا}
 و فقر در غنا و ننگ در غم و صبر در بلا و رضای بقضا است
 و دو خاصیت یکی تسلیم و دیگر رضا است پس ایمان برادر خوب
 در مصیبت صدق مشورت کلام حضرت امیرالمؤمنین ^{علیه السلام} تا عمل کن و
 صوفی بلش با اینکه اکثر مردم تصور نفس باطنیه را با ظاهر
 شده است چون قوهای حسیه آن نفس در آنها پیدائیت غیر جا

نفس ملکوتیه الهیه و همه کس را معلوم است که نفس حیوانی و نفس
 نامیده بناسیه نه حق می توان شناخت و نه بر حق می توان
 کلمات او بی برد و این است سر کلام امام علیه السلام که فرموده
 ان الناس کلهم بها یبرأون الا لیل من المؤمنین و المؤمنات علی و المؤمنات
 قلیل و ایضا در مقام ذکر شدت فتنه داخل الزمان فرموده اند
 حق که یقین من شیعی الا کالکحل فی السین و الملح فی الطعام و اما
 این عظیم این است که بدان که معنی که بجهت عبارت کردن مع
 احتیاط کرده اند ریاست و این منزلی است بر آشوب اسباب
 خسران و زیان تا از هر طرف موجود اول وقتیکه خطاب الهی می شود
 می شود و وقتی است که از جمیع عهد و مواثقی که از پیش با موکلان
 در میان داشتی فراموش کرده و تا می آید سیه مدت چهارده سال تمام
 تمامی اعضا و جوانجوش در مقام اطاعت و فرمان برداری نفس امام
 متصل در صدد جمع اسباب لذت و استراحت نفس بوده اند چیزی از
 میل مساکن طیبه و غیر آن مقوله ما کولوا لذتیه و یا صبر و بات
 و یا ملبوسات نفیسه و غیر اینها از اسباب هو و لعب و یا اسباب
 بخل و خنثی و سایرین خرافه و شیوئیه و ثالثا اینکه بجهت معیشت
 با مردم غافل و جاهل دنیا پرست خلق و حقوق آنها در تو سرایت کرده
 می بود که معنی کردن بر بخلان عدالت آنها از بی صعب و مشکل
 و دیگر آنکه عالم نفس انسان تعیین است که برین کار دین در حق او

چنین گفته اند که از برای او دو وجه است یکی از آنها ناظر
 بعقل است که عبودیت او است و از نفس مطیع را ضمیمه ^{صفت}
 کامله است و این در ابتداء تکلیف از برای مکلف ^{نسبت} معین است
 و وجه دوم ناظر بسوی شیطان است و از نفس اماره ^{سوء} بنا
 و نفس مطهره ^{نست} گویند که این سر نفس روی تو جهشان ^{نست} شیطانی
 و بیدار ^{رند} و آشنای من دون الله و اختیار و اطاعت از عقل ^{رند} بنا
 و هم چنین عالم جسم اضافی از برای او دو وجه است یکی ^{وجه}
 ناظر بعقل و دیگری ناظر بنفس اماره است و چون در هر ^{وجه}
 جهت متوازن بود عقل در اطاعت نفس بوده مغرور ^{نست}
 او از نفس یکبارگی در مقام اطاعت و اختیار عقل آمدن اشکال
 تمام دارد و از هر این جهات صعوبت و اشکال در این ^{مغز}
 صیغه و مشکل تر است که در این مغز چه بسیار از ^{عقل}
 طریق مستقیم اند که بر سر راه عاریت نام مگر و عیله ^{اند} کسرت
 و خد اونه علی اعلی مثل شانیه امیان بل ^{صفت} همه امیان ^{صفت}
 محال دارد بلکه موجب ایراد ^{صفت} و کذ ^{صفت} که جعلنا لکل شی
 عا قشایطین الامنی ^{صفت} و الحق یوحی بعضهم الی بعض ^{صفت} و حرف
 القول عزیله و کرمه ^{صفت} یکی که فرموده خلاصه ^{صفت} صلی الله علیه
 من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک ^{صفت} محظور ^{صفت} مدمد ^{صفت} هد ^{صفت}
 جماعت و اسباب کار امیان را فراهم ^{صفت} می آورد تا ^{صفت} بنویسد

باسفرای حق دعوی همسری میکنند بلکه در مقام معارضه
 بر می آیند و جماعتی از اهل زمان را گمراه میکنند و راه انیسا
 بسوی حجت خدا قطع میکنند و امثیان را بخورد دعوت میکنند
 و جمعی دیگر را بجهت می اندازند و همیشه در این منزل از این ^{مقوله}
 مردم بهره اند چنانچه اشاره نمودم که در زمان موسی علیه السلام
 و هم چنین پیام که معارضه حضرت موسی ^{علیه السلام} برخواست و عا
 ابر او استقامت ختم شد و خداوند مثل حالت او را ^{کتاب} عملی را
 زره و حال آنکه او عالمی بود مراضی که از دنیا رفت ریاضت ^{اعظم}
 بدست آورده و ببرکت اسم اعظم ابواب علوم الهیه ^{قلعت} برد و
 کتوبه شده بعدیکه چندین هزار کتاب بنا بر او ایستاده که هر ^{سخ}
 احدی الله مقاسه فرموده علوم غیبیه و اورای نوشتند تا آنکه
 آخر کار از حقیقت فطرتی که داشت و در پرده بود ^{و اشک} پاره
 شده و بعضی اینکه در ادای نعمت عظمای الهیه مدخل و استیصال کند
 و بعضی از بعضی خضوع پیش آورد و عجزت آنچه در نفس خبیثش
 مسخوف بود غرور کرد و علم مخالفت با حکیم الله را بر او ^{نش}
 تا رسید تا بجز رسید از نعمت الهیه خداوند اعوذ بالله
 من ^{عالم} تلك المنون الحیثیه و چه قدر مشاهده داشت در احوال
 پیام در نظر ابواب کماست و جز است باحوال میرزا حسینعلی
 مدعی در آنکه پیام در با حقیقتها کشید تا آنکه خداوند اسم اعظم

خود را با رعطا فرمود هم چنین میرزا حسینعلی که مسلم است
 که مدتهای زیاد بجهت تکمیل نفس خویش بر ریاضت کسید^{داشتن}
 داشته تا آنکه خداوند بفرمود و احسان عظیم خود را بم اعظم خویش
 که بسیار اسامی عظام پیشش تفضیل و برتری داشت که آن^{اصول}
 مبارک حضرت ازل علیه السلام است با و تسلیم فرمود و او را
 عنصب کفالت و حفظ و حراست آن وجود مسعود بینا الا مائل
 و الاقران سر جزاز و مفتخر فرمود و حیا بخیر بلعام بیگانه آن اسم
 اعظم ابواب علوم بر قلبش کسوده شد میرزا حسینعلی نیز بر^{کت}
 وجود مبارک حضرت ازل علیه السلام رجوع بعضی از مطالب
 و جواب برخی از مسائل باستان میباید حکم الهیه بر قلب و لسان
 کسوده شد بخوبی که در نظر بعضی از مردم جلوه تمام دانست و
 حیا بخیر بلعام کفران نعمت الهیه کرد بمبار صند کلمه الله بر حوا
 میرزا حسینعلی نیز بنمای و بنمای الهیه را کفران نموده علم
 مبارکی و طمیان در مقابل نور حضرت سبحان و وجه^{ها}
 حضرت ملک سبحان برافراشت و کرد در مخالفت آن دان^{ان}
 اخی بلعام نکرد و دیگر آنکه مثال حالت بلعام را خداوند در قرآن
 بگفته اند و فرموده اند کَلِمَ الْكَلْبِ این عمل علیه ناپیشت او
 نگر که ناپیشت بمعنی در کتاب احسن القصص در آن سوره که قصه
 ذکر احوال میرزا حسینعلی شده اند حیا بخیر در مطلع اول مذکور

حواهد آمده است و الله تعالى فرموده اند و اهل علی المشرکین
 ساء الاولین کیف یفعلون تا هم من فوق الارض باقی ^{فمنهم}
 کمثل الکلب ان یجمل علیه یلهث او یترکه یلهث فباید که
 المشرکین بعد از حق و ان الله قد احکم علیهم بعد النار نکالا چون
 نظام احوال این دو طایفه را دانستی ^{محرر نظام} حضرت
 از ادعیه السلام مفهوم اولی که آنها ^{من شود} که در این اوقات
 از قوار نوشته جناب محرز الحاج حاج سید محمد علیه السلام
 حکم فرموده اند که بعد از این کسی ^{مدعی} را دعوت و تقاضای ^{بها}
 نکند بلکه خود را و اربابا و تقاضای ^{بکند} و مثل
 مسیله کند ای که در زمان ^{بعضی} از احوال ^{بده} دعوی نبوت
 علم مخالفت ^{بواقع} است و صد البته کرد و مردم را بسوی خود
 دعوت نمود و مثل ابوالد واهی و ابو الشریحی که دعوی خداست
 علم مخالفت و ^{بمطلق} را ^{بها} امیسه و چندین ^{بها} که در آن
 در ویرطوه هلاکت ابدی ^{کند} استند و مثل حسن بصری که یکی
 از حکیمان طوفیه محسوب است و در بعضی مواضع و مخالف معروف
 و جمعی از خلق با عز آزاران ^{فلموت} بضلالت و عواصف ^{بها}
 و او حیثان کسی بود که روزها می آمد در آن مسجد ^{بیک} حضرت شافعی
 و حضرت ^{بمورد} می نشست و از کلمات ^{بمورد} می نوشت تا آنکه
 روزی نظر ^{بها} حضرت ^{بها} فرمودند ^{بها}

عرض کرد آن آقا تقوی نولسم یا امیرالمؤمنین فی حضرت روی
 مبارک خویش را بخدم کرده فرمودند لکل قوم سامری و هذا
 سامری هذه الاثر حيث قال نقضت قبضه من اثر الرسول
 کویا مراد از حضرت آن تلاوت است این آیه مبارکه این باشد که چنانچه
 سامری قبضه آن خاک زبیرم اسپ جبرئیل که هر دم بود بر داشت ^{شک}
 کوساله رحمت و کوساله را بعد آورد و با بیخمت جمع کنی از خلق را
 بصلوات انداخت هم چنین است احوال حسرتی حال این مرد که ^{بعضی}
 از کلمات مرا اخذ میکند و با کلمات با طلم خویش مزج می کند
 و خلق را با آن واسطه گمراه میکند و خلق را بیخود دعوت ^{میکند}
 تا آنکه او را مصیبت خودی گیرند من دون الله چنانچه حضرت امام
 جعفر صادق ۴ بر این معنی تنبیه فرموده اند اینجا که فرموده اند کسیکه
 گوش یعنی ناطق را از دعوت او را لیسیت اجابت کردی بجهت آن که
 او را عبارت کرده است پس اگر ناطق از جانب خدا متعلق ^{گردد}
 کننده او عبارت خدا کرده و اگر از قبل شیطان متعلق کرده اجابت او
 عبارت شیطان است و دیگر مثل سفیان ثوری که در زمان حضرت
 صادق مراد و گاهی که عند مشآن حضرت میرسند با اعتراضات
 اهل خانه عبارت می نمود و خاطر مبارک آن حضرت را می بخاشید
 و او نیز از جمله معرودین است و با وجود اینکه در زبان معصوم
 همچنان مردم را به جهت خود خواند و هلاکت آید لیکن رسانید

و مثل ابو محمد که معروف بود بشرعی و او اول کسی بود که بدعوئی ^{یا}
 در مقابل عثمان ابن سعید دعوی نیابت کرد از جانب صاحب ^{الریاست}
 علیه صلوات الله من الملک الرحمن و افتراهای زیاد بر خدا و امام ^{نست}
 تا آنکه شیعه برضاد کار او آگاه شده بتوبی از او جستند و بر او لعن
 کردند و از ناخبر مقدسه توفیق بر لعن او صادر شد و حکم بر کفر
 و ابعاد او از جانب امام علیه السلام ظاهر گردید و بعد از آن محمد ابن
 نصر النخعی میدان انعام در راسته انکار کرد نیابت ابو جعفر
 محمد ابن عثمان را و گفت که او باب امام نیست بلکه باب امام علیه ^{السلام}
 منم لیومئذ و ندعه لست دار او را تا آنکه ظاهر گردانید و در دل داشت
 از کفر و ابعاد و جهل و اختلاف در کفتار و کردار و محمد ابن ^{عثمان}
 او را لعن نمود و بتوبی که از او و بعد از آن اعتقادات شیعه در
 اعمال و افعال بجهت زیاد از او بظهور رسید که کار او بسوئی ^{خصیبت}
 انعامید و میگفت من رسول از جانب پیغمبری و محمد ابن علی الهادی
 بر سر کار شماست و قول بنا میخورد که بر این فرقه محقره مرود ^{است}
 مقبول شود و نکاح محارم را مباح کرد و حلال کرد نکاح مردان ^{بعضه}
 با بعضه دیگر در زین و مثل احمد ابن هلال که حق کرد و نیز انکار کرد
 نیابت محمد ابن عثمان را و شیعه را و لعن کردند و از او بتوبی ^{جستند}
 فراوانی حسین ابن روح علیه السلام توفیق بر لعن او از ناخبر ^{مقد}
 صادر شد و مثل ابوظاهر محمد ابن علی ابن ابی طالب که انکار کرد ولایت

ابو جعفر محمد بن عثمان نور الله عقدها را و احوالی که بن داوود
 نگاه داشت و محمد بن عثمان نزاره و گفت من خود و کلم از جانب
 حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و شیعهم از او ^{جستند} برتری
 و این کردند او را و از ناحیه مقدسه نیز توفیق بر این یافتند ^{صدار}
 و مثل حسین ابن منصور حلاج که بکذب دعوی نیابت کرد از جانب
 حضرت صاحب الزمان علیه السلام و گفت که من نائب بل او واسطه
 این حضرت و کاغذی باین مضمون باهلی تم نوشت و مردم را از ادعای
 خود اطلاع و اکامی داد و مردم بعد از اطلاع بر بطلان دعوی او
 لعن کردند او را و از او برتری ^{جستند} و از ناحیه مقدسه نیز توفیق
 بر لعنتش صادر شد و مثل ابن ابی عمیر محمد بن علی شلمغانی
 که انکار کرد نیابت حسین ابن روح نور الله عقده را و ادعا کرد ^{دعوی}
 خلاف که نیابت خاص حضرت صاحب الزمان علیه السلام من و نسبی
 عقاید فاسده و اعمال شنیعه از او بظهور رسید و توفیق از ^{جمله}
 مقدسه بر این او صادر شد و چه بسیار بدعتها که در این احوال
 نمود تا بالاخره کشته شد و این ملعون بلبان همه علمای ^{محققه}
 ملعون و مردود بوده حتی حضرت رب اعلی جل شانہ کرامت این
 ملعون را در رساله برده اند ^{اند} گفت خندا در حق او نیابت فرموده
 و احدی دانستندم که مدعی از این ملعون کرده باشد ^{حسب} حکم میرسد
 که من خودم بواسطه بگراست از او شنیدم که تعریف زیار از او میکرد

۴
الزمان

حسب

صفا

ظهور

نیت

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

بلکه او را بر حسین ابن زینب علیه السلام که نائب خاص حضرت
بود تفصیل میداد و ترجیح میداد و مثل سید اعمی هندی که بعد از
مقتله بیان و نصب حضرت از علیه السلام را بر وصایت و رعایت
انها نمود و امور عظیمه از قبیل احبار و شایع الصهر و معنیاتی دیگر
از او ظاهر می شد که بعضی را خود مشاهده نمودم و در حق حضرت
از آن کسان که تکلم می نمود و جمعی از مردم هم به بیعت او
افتادند و مثل حسین میلانی که دعوی رجعت حسینی کرد جمعی را
از راه حق مضروب کرده تا با کوزه در فتنه عظیمه ارض طاکشته شد
و هم چنین سید اعمی در ارض با مع الراء کشته شد و بعد از کشته
ان دو از ناحیه قدس از لایحه صلوات الله علیه توفیق الهی برسر دو
با نامین هویات از برای این عهد مسکین مسکین صادر شد
و مثل ابوالشرف که دعوی عن بظهور نمود بعد از شهادت حضرت
ربنا اعلم جل شانزه و در ضمن دعوی حضرت از راه را نیز در نمود
و بر طبق دعوی خود بعضی آیات و روایات مناجات نیز آورد
از اصحاب خود نوشته بود که باید حضرت از دل را گرفته بزدی
و تومی از روی فقر بر ارض و وطن این همیشه صلوات از ناحیه
سزیم صد در ریاضه و در آن توفیق شریف از قتل از ملعون بطور
اعجاز از اخبار فرموده بودند با این عبارت که سبظهر محمد عن العما
و حضرت با استقامت انفا الدف که با صلبه یکمال تقربا بود
ان طلعه

ان طاهر اهلای از لیبۃ میرزا محمد فائزند تلف که از قرار یک مسموع شد
 از جمله موره ان مامون هم بوده است اورا با سیف بقتل رسانیدند
 و دیگر مثل میرزا حسینعلی که بعد از آنکه سنوایت زیاری ^{بندگی} خلوت
 حضرت از ان عمر را بگذرد خویش کرده و کلاه خورشید و صباهاست خود را
 عبودیت ان حضرت در پیش خاص و عام با فوج سعادت میرزا ^{سند}
 در آحر کار بلعام وار و عبد الرحمن سفار عنار جلی که در بریده
 با نور الهی بجهت فصلت وقت و زمان صغری میداشته ^{بوده} فی
 و استکار نمود عوی من نظری کفر و زندقه و الحادی کرد
 نفس او مسجون بوده بواسطه لدا احکام عدیده که از نقطه بیان
 در باب وجوب اطاعت حضرت از ان علیه السلام رسیده ^{ظلمت}
 و هویداست و اگر چه قصد ^{تین} او از راه جهل و نادانی در حکما
 استقامت ایستاده باشد ^{میت} و بر اگر مردمان با استقامت در
 مواز خود که با عصاره او این جماعت هالک و لعل صلاحت اند
 بسیاریند مثل استقامت ^{سریع} از اهل عرفان در رد مرحوم
 شیخ اعلی الله مقامه و مثل استقامت موره حاجی محمد کریم خان
 در ارادت او و مثل استقامت هرد و فزوقه در رد اهل بیان
 مثل استقامت ^{صوفیه} هر طایفه در متابعت مرشد و مراد
 خود ^{حقیق} این چنین زمان با ارادت استاد علام رضوی ^{مست} پیشتره که استقامت
 کرده اند و ^{حقیق} با ارادت طالبان عرفاء استقامت دارند و گویند